

حاج حسن شمشیری

هفتم مهرماه امسال پنجاه و پنجمین سال در گذشت حاج حسن شمشیری است . مردی که نسل امروز ما آگاهی و شناخت اندکی از او دارد.

یکی از برجستگی های خاص نهضت ملی ایران معرفی شخصیت هایی به جامعه ایران بود که در زمینه های مختلف الگو و سرمشق بوده اند . معمولاً وقتی از شخصیت های مطرح در نهضت ملی ایران سخن به میان می آید در وهله نخست نام هایی همچون دکتر محمد مصدق و شخصیت هایی همچون دکتر غلامحسین صدیقی ، دکتر حسین فاطمی ، محمود نریمان و نظایر آنها به ذهن متبادر می شود .

اما در کنار این بزرگان ، انسان هایی دیگر نیز بخشی از بار نهضت و مبارزه را بر دوش کشیده اند که کمتر از آنها یاد می شود . این درحالی است که به گواهی همین بزرگان ، نقش و اهمیت آنها از جهات گوناگون بسیار مهم و ارزشمند بوده است . یکی از این عناصر برجسته که به ویژه جایگاه آنها در نزد نسل جدید کمتر شناخته شده است مرحوم حاج حسن شمشیری است .

شمشیری از بازاریان ثروتمند و صاحب چلوکبابی معروف شمشیری واقع در سبزه میدان تهران و از برجسته ترین حامیان جبهه ملی و نهضت ملی شدن صنعت نفت بود که نقش به سزایی در موفقیت های این نهضت داشت. وی که به خاطر اهتمام در خرید اوراق قرضه در واقعه چاپ اوراق قرضه ملی توسط دولت دکتر مصدق و تشویق دیگران به خرید این اوراق، با عنوان قهرمان قرضه ملی نیز معروف است،

محمدحسن شمشیری در سال ۱۲۷۳ خورشیدی در کوچه باغ ایلچی که از کوچه باغهای قدیمی تهران بود، به دنیا آمد. پدرش «غلامحسین» نام داشت و جدش «حاج کاظم شمشیرساز اصفهانی» از دیرباز در اصفهان به حرفه شمشیرسازی اشتغال داشته، اما بر اثر برخی مشکلات و اتفاقات از اصفهان به تهران مهاجرت نموده بود. پدر بزرگ او در تهران به شغل قهوه خانه داری روی آورده و در زمان مشروطیت جزو سران صنف قهوه چی بود.

پدر شمشیری، در جوانی درگذشت و فرزندش را در پنج سالگی یتیم گذارد. شمشیری مدتی با پدر بزرگ خود زندگی می کرد و سپس در قهوه خانه «حاج اسماعیل کریم آبادی» در خیابان بوذرجمهری به عنوان «شاگرد قهوه چی» به کار مشغول شد.

در ایام جنگ جهانی اول و در زمان قحطی سال ۱۲۹۷، شمشیری حال و روزگار بسیار سخت و پریشانی را گذراند و دچار فقر شدید و قرض‌های بسیار گردید، طوریکه دکان کوچکش به گرو افتاد و بسته شد و خود او نیز مدتی بعد به بیماری مالاریا مبتلا یافت و خانه نشین شد. در این وضع یکی از دوستان جوانمرد او، به نام حاج محمدحسین صالحی از وضع او آگاه شد و مبلغ سی تومان به او قرض داد. با همین مبلغ شمشیری توانست با کار بسیار زیاد و همت و پشتکار و اراده، سر و سامانی به اوضاع خویش بدهد و قهوه خانه بزرگتری، این بار در جلوی خان مسجد شاه دایر کند. به مرور ایام کار شمشیری گرفت و وی نه فقط از فقر و عسرت نجات پیدا کرد، بلکه به لحاظ مالی به وضعیت باثباتی رسید.

وی در حوالی سال ۱۳۲۰ خورشیدی در ضلع جنوب شرقی سبزه میدان سالنی اجاره کرد و با تأسیس یک مغازه نسبتاً بزرگ چلوکبابی، شغل خود را از قهوه‌خانه‌داری به چلوکبابی تبدیل نمود. دیری نپایید که چلوکبابی شمشیری سرتاسر تهران شهرت پیدا کرد. طوری که نه فقط طبقات مختلف مردم بلکه بسیاری از رجال و شخصیت‌های ایرانی و خارجی به زودی مبدل به مشتریان ثابت و دائمی او شده و به طور دائم و مرتب برای صرف چلوکباب به سالن شمشیری می‌آمدند.

یکی از رموز اصلی موفقیت «حاجی شمشیری» حسن خلق و خوشرفتاری او با طبقات مختلف مردم بود و چون از فقر و فاقه به ثروت بسیار رسیده بود، هرگز طبقات محروم و مردم فقیر جامعه را نیز فراموش نمی‌کرد.

شمشیری حتی در میان هم صنفان خودش و همین‌طور در بین سایر کسبه بازار تهران محبوب بود و به امانتداری و انصاف شهرت داشت. در این مورد نقل می‌کنند که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و در سالهای نخست دهه بیست، روزی وی برحسب اتفاق یک قطعه باغ و یخچال مناسب در اکبرآباد دولاب برای خرید پیدا کرد و برای پرداخت بهای آن نیاز به سیصد هزار تومان پول نقد [داشت]. بدین دلیل او، دو نفر از کارکنان چلوکبابی خویش را نزد هم چراغ‌ها یا همسایگان چلوکبابی خود در بازار و سبزه میدان فرستاد و عجیب اینکه دو نفر کارکنان او، علیرغم اشغال ایران در آن زمان و وجود شرایط جنگ و قحطی و با وجود اینکه مبلغ مذکور بسیار گزاف محسوب می‌شد، تنها در ظرف دو ساعت سیصد هزار تومان را به صورت نقد از همسایگان گرفتند و نزد حاجی شمشیری آوردند و او این مبلغ را در همان روز به فروشنده باغ و یخچال پرداخت.

ورود به دنیای سیاست

شمشیری که در نوجوانی در قهوه خانه «حاج اسماعیل کریم آبادی» «شاگرد قهوه چی» بود بعد از شهریور 1320 با پیروی از مشهدی اسماعیل وارد عرصه سیاست شد و شیفته دکتر مصدق و عقاید او گردید.

او در جریان انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، با تلاش و پی گیری فراوان، تقریباً تمامی بازاریان تهران را تشویق نمود تا به نامزدهای جبهه ملی رأی بدهند و در این کار ایمان و اعتقاد کامل خود را نسبت به دکتر مصدق و یاران وی نشان داد و ثابت نمود.

هنگامیکه دکتر مصدق به نخست وزیری ایران رسید، بازاریان هر تقاضایی داشتند از طریق «حاجی شمشیری» به نخست وزیر اطلاع می دادند و متقابلاً خواسته های مصدق از بازاریان توسط شمشیری به آنان اطلاع داده می شد. اما شمشیری حتی یک تقاضای شخصی هم به دفتر نخست وزیری تسلیم نکرد.

کمک های «حاجی شمشیری» به حدی برای نهضت ملی حیاتی بود که در خرداد ماه ۱۳۳۰ و در میان اسناد خانه سدان که از خانه این مأمور شرکت نفت انگلیس بدست آمده و حاوی برخی تلاشهای بیگانگان برای ضربه زدن به نهضت ملی بودند، اسنادی هم در مورد شمشیری بدست آمد. بعنوان نمونه در یکی از این اسناد آمده بود:

«تاکنون هرگونه اقدامی که برای جلوگیری از کمک شمشیری به ملی شدن صنعت نفت و جبهه ملی به عمل آمده، نتیجه نداده و او برای یاری رساندن به مصدق و یارانش همواره راسخ است»

در پائیز ۱۳۳۰، هنگامیکه دکتر مصدق اقدام به انتشار اوراق قرضه ملی در راستای اهداف نهضت ملی نمود، «حاج محمدحسن شمشیری» بزرگترین و عمده ترین خریدار این اوراق بود. طوریکه مبلغ دویست هزار تومان برای خرید قرضه ملی پرداخت و همچنین سه میلیون تومان دیگر در اختیار بانک بیمه گذاشت تا بدون بهره، به فقرا و مستمندان بپردازد.

بعد از کودتای 28 مرداد شمشیری از جمله حامیان نهضت مقاومت ملی در بازار تهران بود. به همت وی وسایر بازاریان وفادار به مصدق، بازار تهران در تظاهرات واعتصاب روزهای 20 مهر و 16 آبان شرکت فعال داشت و با تلاش های آنها بازار تهران به کانون مبارزه علیه رژیم کودتا تبدیل شد. بر اثر همین فعالیت ها بود که شمشیری به همراه عده دیگری از فعالان بازار وسایر عناصر سیاسی و اعضای نهضت مقاومت بازداشت و محاکمه شد و به جزیره خارک تبعید شد. مدت هفت ماه را در تبعید گذراند.

:

شمشیری در دادگاه گفت: "من با تمام وجود، عاشق این مرد بزرگ و وطن پرست و مردم دوست هستم و جان و مالم فدای یک تار موی مصدق است."

شمشیری در تبعیدگاه گرم و سوزان خارک نیز خود را نشان داد. او در آنجا یک مزرعه سبزیکاری احداث کرد و با پیگیری زیاد توانست چند رأس گاو شیرده به آنجا بیاورد.

حضور شمشیری در تبعیدگاه خارک باعث شده بود که دوستان و مریدان او، هفته‌ای چند بار انواع مایحتاج زندانیان اعم از خوراک و پوشاک و... را از راه‌های مختلف به جزیره خارک بیاورند. به گونه‌ای که پس از چندی وضع تبعیدی‌های خارک به کلی تغییر کرد و شکل انسانی‌تری به خود گرفت. شخصیت خاص و دوست داشتی شمشیری در این دوران، حتی سبب گردید که افسر شهربانی که شمشیری و برخی دیگر از تبعیدیان را به خارک انتقال داده بود، پس از مدتی آنچنان مجذوب وی شود که به صورت یکی از ارادتمندان او درآمده و دستوراتش را مو به مو اجرا نماید و کمک‌های گوناگونی به او و سایر زندانیان بکند.

احداث موقوفه بیمارستان نجمیه

شمشیری پس از بازگشت به تهران در قسمت شمالی بیمارستان نجمیه یک بیمارستان جدید احداث کرد و تولیت آن را نیز به دکتر مصدق سپرد.

حاج محمد حسن شمشیری تا آخرین ماه‌های عمر خود، وفاداریش نسبت به دکتر مصدق و یاران او را حفظ نمود. از جمله وقتی که در فروردین ماه ۱۳۴۰، سید محمود نریمان درگذشت، شمشیری نه فقط هزینه مجلس ترحیم و کفن و دفن او را پرداخت، بلکه به خرج خود مقبره زیبایی برای نریمان در گورستان قلهک تهران احداث کرد.

شمشیری در دهم مهرماه ۱۳۴۰ بر اثر سکته قلبی درگذشت. بعد از اعلام درگذشت شمشیری علاوه بر اطلاعیه‌ای که از سوی رهبران جبهه ملی صادر شد، دکتر مصدق با انتشار اعلامیه‌ای برای وی در مسجد مجد تهران جلسه بزرگداشتی برگزار کرد. و طی نخستین دست نوشته عمومی خود پس از ۲۸ مرداد، مردم را برای شرکت در این مجلس دعوت نمود. در مراسم تشیع جنازه شمشیری ماموران پلیس مردم را مورد هجوم و ضرب و شتم قرار دادند.

در مراسم هفتم حاج شمشیری، عده زیادی حاضر شدند و دکتر غلامحسین صدیقی بر مزار شمشیری واقع در گورستان ابن بابویه سخنرانی پرشور و تاریخی ایراد نمود و از این مرد آزاده و میهن دوست تجلیل کرد.

صدیقی در آن سخنرانی در باره شمشیری گفت : آقایان درس کلاسیک توام با عمل ارزش دارد. در غیر این صورت درس برای شما فقط به درد نان می خورد. وی عارف به این مسئولیت بود. شمشیری عامل به دانسته های خود بود و درارتباط با توده های مردم قرار داشت. رفتار ایشان با اقشار مردم اعم از فقیر و غنی آن چنان بود که افراد جذب وی می شدند شمشیری در زندگی سیاسی خود، مردی آزادیخواه و پیرو سنت رجال صدر مشروطیت بود. وی خود می گفت: «... روزی برای تماشا به مجلس شورای ملی رفتم، دکتر محمد مصدق را دیدم و از حرفهایش خوشم آمد. از آن پس به او علاقمند شدم و چون خوب امتحان داد او را دوست می دارم و در راه او حاضر به فداکاری و جانبازی هستم.» ... شمشیری به ارزش شخصی انسان توجه داشت و با استبداد و خودکامگی مبارزه می کرد. دوست آزادیخواهان و اصلاح طلبان بود، نه انسانی را خوار و خفیف می شمرد و نه در برابر نامردان ذلیل و پست می شد. او بخوبی حس کرده بود که کشوری که در آن ارزش آدمی پایمال شود و ظلم و خودخواهی و درنده خوئی به جای فضائل اجتماعی در آید محکوم به زوال است. او به حد عشق به میهن خود مهر می ورزید... او در روزهای آخر عمر خویش به یکی از دوستانش گفته بود: «آرزو دارم یک روز آزادی واقعی ملت ایران را ببینم و آن گاه بمیرم...